



HARVARD UNIVERSITY

CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT

DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI

NARRATOR: KARIM SANJABI
DATE OF INTERVIEW: JUNE 4, 1984
PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA
INTERVIEWER: POSTSCRIPT
TAPE No.: 33
RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

Transcript edited and revised by the narrator.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIN
TAPE NO.: 33

(LIFE)-----

MADANI, ADMIRAL SEYYED-AHMAD

REVOLUTION, ESCAPE FROM IRAN SUBSEQUENT TO

SULLIVAN, WILLIAM H.

UNITED STATES, POLITICAL RELATIONSHIP WITH THE

UNITED STATES, RELATIONS WITH

----- 33 -----
----- SANJABI, KARIN (LIFE) -----

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ : چهارم ژوئن ۱۹۸۴

محل : شهرچیکو - کالیفرنیا

نوار شماره : ۳۳

متمم معاظه آقای دکتر کریم سنجابی

چنانکه گفتم مادیدگرنه نقدینه وجواهری همراه خودونه مالی ونه حسابی دربانکهای خارجی داشتیم. درپاریس که توقف ما بیش از یکماه به درازکشید همسرم به شیوهی همیشه خود درآپارتمان کوچک ما ازدوستانی که با ما زندگی میکردند ویا به دیدن سعید پسر ما آمدند پذیرائی مینمود. ما از زمان حرکت از تهران میدانستیم که دراین هجرت و آوارگی ناگزیرسرافرزندان خودخواهیم شد واین یکی ازبزرگترین رنجهای درونی من بود. در ایام انقلاب ما بخوبی میتوانستیم خانهی مسکونی خویش را بفروشیم وچندصدهزاردلار درخارج ازایران برای آینده احتمالی خودتأمین کنیم. ولی من درآن زمان چنین عملی را یک نوع سرقت از دارائی ملی بحساب میآوردم، فکرونیت ثابتم همواره این بودکه اگر روزگاری حکومتی ملی برسراید هریک ازاعضاء آن باید دربدو تصدی خویش دربرابر ملت ایران برامولی سوگند یادکنندوتمام دارائی خودرا ازمنقول و غیرمنقول وحساب دربانکها رسماً معرفی کند وبهنگام خروج ازخدمت نیزباردیگر بحسابش رسیدگی شود. چنین وسواس ونیت خالص اینک به چنان بن بست تاریکی منتهی شده که برای خوردوغواب روزانه بایدتحمیل برفرزندان خود شویم.

درپاریس روزی که آقای دکتر احمد مدنی بدیدنم آمد تکلیف کرد ازجوی با ریگی که به اولاد از طرف بعضی از ایرانیان میرسد مبلغی به ما بدهد ولی من آنرا نپذیرفتم وبه بفاعت مزجاة خود قناعت کردم. فرزندان ما که حق اقامت ثابت درآمریکادارند وبهرطبق قانون آن کشور میتوانند اعضاء درجه اول خانواده خود را پیش خود ببرند با مقامات مربوطه اداره مهاجرت ووزارت خارجه آمریکا وارد مذاکره شدند وبه دنبال پیگیریهای خویش به کنسول آمریکا درپاریس نیز تلفن ودرخواست اقدام فوری برای حرکت ما کردند. آنها

در تلفن خود نام خانمی که مقام کنسولی آمریکا را در پاریس دارد به ما دادند و اطمینان دادند به محض مراجعه ما پروانه ورود به آمریکا ما در خواهد شد. چون خود من قادر به حرکت نبودم پسر سمید به کنسولگری آمریکا مراجعه نمود ولی برخلاف انتظار با اشکال تراشی خانم کنسول مواجه شد و وی گفته بود چرا خود آنها به کنسولگری نیامدند. و برای دادن ویزا گذرنامه صحیح خواسته بود. معلوم نشد باعث این بهانه گیری ها چیست. پسر در آمریکا با مراجعه به سناتور ایالت خود در مییابد که ممکنست علت تاخیر مربوط به وزارت خارجه آمریکا باشد. بوسیلهی وکیل دعاوی خود از سالیوان سفیر سابق آمریکا در زمان وزارت خارجه من که فعلاً در یکی از دانشگاههای معروف آمریکا مقام مهمی دارد استمداد مینماید. وی در جواب وکیل دعاوی با حضور پسر میگوید: " برای دکتر سنجایی نگران نباشید، او یک آرشی میلیونها سند و دارای چندین حساب در بانکهای سوئیس و استرالیا و کانادا و آمریکا و جاهای دیگر است. " وقتی از این موضوع اطلاع یافتیم هم غنندیم و هم بهر حال دولت و ملت بزرگ آمریکا متأسف شدیم که دارای چنین سفرا و چنین نمایندگان و چنین منابع اطلاعاتی است. به پسر گفتم ایکاش به این آقای سفیر بگوئید که هرگاه وی ثابت و معلوم کند که من حسابی در هیچ یک از بانکهای دنیا دارم حاضر بموجب نوشتهای تمام موجودی آنها را بهم بمانان دانشگاهی که وی در آن مشغول خدمت است اهدا کنم. شاید در بانکهای وزارت خارجه آمریکا نکتههای تردید آمیزی در بارهی من باشد و یا شاید دولت آمریکا پس از حادثه هولناک کروگانگیری ایران چنان عبرتی گرفته که مانند ما رگزیده از هربسمان سیاه و سفید میترسد. بهر حال چون از جانب کنسول آمریکا مواجه با اشکال و دفع الوقت شدیم برای گرفتن ورقه اقامت و گذرنامه پناهندگی سیاسی به وزارت خارجه کشور فرانسه مراجعه کردیم آنها با کمال مروت مدارک مربوطه را در ظرف چند روز به ما تسلیم کردند و حتی اشاره کردند که برای محافظت من ممکن است مراقبت پلیسی ترتیب بدهند ولی من آنرا برای خودم مزاحم و غیر لازم دانستم.

در این ضمن تدریجاً " خشکی خانم کنسول به نرمش گرایشید و در ضمن ملاقات با سمید برای همسر من خارج از نوبت وقت ملاقاتی معین کرد و با مشاهده گذرنامه پناهندگی سیاسی ما از دولت

فرانسه دیگر در دادن ویزا تردید نکرد و آنرا برای مدت یکسال اقامت امضاء نمود. بلیط درجه یک پرواز از پاریس به سانفرانسیسکو را پسرهای ما ترتیب داده و ضمناً " سفارش کرده بودند که در فرودگاهها برای سوار و پیاده شدن من صندلی چرخدار آماده کنند.

بدین ترتیب سرانجام بعد از قریب چهل روز اقامت در پاریس روز یکشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۶۱، (۱۹ سپتامبر ۱۹۸۲) از پاریس وساعت ۲ بعد از ظهر از لندن حرکت کردیم و از راه قطب شمال بعد از قریب ۱۱ ساعت پرواز یکسره ساعت ۴ بعد از ظهر همان روز بوقت سانفرانسیسکو وارد فرودگاه شدیم و این خود از تحولات شگفت انگیز سرعت و ساطع نقلیه کنونی است که با وجود قریب ۱۱ ساعت پرواز تفاوت افق لندن با سانفرانسیسکو فقط در حدود ۲ ساعت بود.

در فرودگاه به دیدار فرزندانم خسرو و همسرش لولا و نوهی عزیزم کریم که با چند نفر دیگر از اعضاء خانواده و دوستان به استقبال ما آمده بودند چشمان روشن شد. خسرو از شهر چیکو محل اقامت خود در شمال کالیفرنیا هواپیمای کوچکی کرایه کرده بود که در فرودگاه منتظر ما بود و ما را در کمتر از یک ساعت به مقصد نهائی رساند.

با ورود به آمریکا و استقرار در محیط گرم و امن خانوادگی ضعف و درد و ناراحتی بدن من ظهور بیشتر پیدا کرد بطوریکه از تخت خواب ببتنهائی قادر به فرود آمدن نبودم و برای رفتن چند قدم به حیاط و هواخوری در باغچه نیاز داشتم که یک یاد و نفر زیر بغلم را بگیرند و مراقب تعادل من باشند. کمروپستم به شدت دردناک بود و پاهایم نیروی حرکت نداشت و شبها غالباً " دچار کابوس میشدم. در آن حال متوجه شدم که با پیشرفت سن و سال و به ویژه بر اثر ۱۴ ماه اختفا و مشقات مهاجرت بیش از ۲۰ کیلو از وزنم کاسته شده. چون انحنای قامت خویش را در آئینش میدیدم بقول شیخ اجل: در ایام گذشته تأمل میکردم و بر جوانی از دست رفته تأسف میخوردم. چند روز پس از ورود ما به چیکو دکتر پرویز پسر من نیز با همسرش از ایالت ایلینوی به دیدن ما آمدند و یک هفته با ما بسر بردند. نخستین کاری که تجویز شد مراجعه به دکتر و ادامه معالجه و مداوا بود. ولی در این شهر چیکو که بهنگام سفر دوم به آمریکا در ۱۲ سال پیش بیش از یکسال و نیم اقامت داشتم دکتر و جراح شریف و مهربانی بنام دکتر سلوی دوست و پزشک خانوادگی ما بود. وی در آن سفر کمیسه مفزای مرا عمل کرده و بر حال من بخوبی

واقف بود. مجدداً " دستورتجزیه و عکس برداری و دارو پرهیز داد و سرانجام به متخصص درمانهای فیزیکی ارجاع نمود که هفته‌ای دو یا سه بار در درمانگاه وی در مدت دو ماه با قرار گرفتن زیر اشعه‌ی برق و مالش و کشش و ورزش و بستن کمربند طبی بتدریج درد پشت و کمر تخفیف یافت و اندک اندک توانستم با عمارت راه بروم و به گردش بپردازم.

با بهبودی نسبی آن وقت خود را بخواندن کتابها و نوشتن بعضی از یادداشتهای پراکنده مشغول میداشتم. از جمله کتابهایی که خوانده‌ام و اشرف فوق العاده در من کرد یکی کتاب کوچک و پرمغز اریک هافر تحت عنوان " گرونده‌ی راستین " "The True Believer" اندیشه‌هایی درباره‌ی نهضت‌های جمعی بود که در آن تشریح شده است نهضت‌های جمعی چه انقلابی چه مذهبی و چه ملی‌گراشی چگونه نشأت میگیرند و چه قشرهایی از افراد به آنها می‌گروند و حاضر به شهادت و قربانی کردن خود میشوند و در پیروزی نهضت قدرت و حکومت بدست چه کسانی می‌افتد و چه سرنوشت مصیبت‌بار عاید روشنفکرانی میشود که با بیان و قلم و قدم خود قابله‌ی آن نهضت‌ها بودند.

کتاب دیگری که مرا تکان داد کتاب " سرنوشت زمین " "The Faith of the Earth" بود که در آن نویسنده، نویسنده‌ی دانشمندش جان اتان شل با توصیف وحشت‌انگیزش نابودی نوع بشر و کره زمین و تبدیل آنرا به جمهوری عشرات پیش‌بینی میکند مگر اینکه انسانها بتوانند بموقع از خطر جنگ هسته‌ای جلوگیری کنند.

دو کتاب دیگری که ذکرشان در اینجا لازم میدانم یکی کتاب " بگذارید تاریخ قضاوت کند " "Let History Judge" راجع به جنایات دوره استالین است و دیگری کتابی است راجع به " لزوم اصلاحات سوسیال دموکراسی در شوروی " بقلم دانشمند معترض کمونیست مدودوف که هم اکنون در کشور خود تحت نظر است و کتابهایش در کشورهای آمریکا و اروپا انتشار یافته است. خواندن این دو کتاب بخصوص برای عاشقان سینه چاک توده‌ای و "خلقی" بسیار مفید است. بعلاوه تقریباً تمام کتابهایی را که در آمریکا راجع به انقلاب اخیر ایران چه از طرف ایرانیان و چه از جانب آمریکا ثیان انتشار یافته مطالعه کردم. از آن جمله کتاب " پاسخ به تاریخ محمد رضا شاه " و کتاب "یکرنگی" منسوب به آقای "یکرنگ" دکتر شاپور بهشتیار و کتاب " سقوط شاه "

نوشته فریدون هویدا. برادر عباس هویدا. و خاطرات جیمی کارتر و کتاب "گزینشهای دشوار" ساپروس و انس وزیر خارجه سابق و کتاب "قدرت و اصول" نوشته برژینسکی مشاور امنیتی رئیس جمهور و کتاب "دردرون انقلاب" تألیف جان استامپل کارمند عالی مقام سفارت آمریکا در ایام انقلاب و کتاب "جاده سازی با حسن نیت" تألیف باری روبن و کتاب "Débâcle" یا فضیحت شکست نوشته میچل لدین و ویلیام لوئیس میخوانند و مطالب آنرا در حین خواندن به فارسی خلاصه میکردم. از خواندن آنها و اطلاع یافتن بر اوضاع و احوال آمریکا و بی اطلاعی و اختلافات و کمراهی ها و درماندگی های مسئولین آن در آن زمان متحیر و مبهور و در عین حال متأسف میشدم که ملتی به این آراستگی و کشوری به این عظمت مانند آمریکا را چه افراد ناتوان و جاهل و خودخواه و عوام فریب اداره میکنند.